

An Explanation of the Network of Rights and Responsibilities in Education from the Perspective of Educational Jurisprudence

Seyyed Naqi Mousavi¹

1. Assistant Professor, Department of Educational Sciences, Farhangian University, Tehran, Iran (corresponding author).

snmosavi57@cfu.ac.ir

Received: 2024/07/23; Accepted: 2024/09/15

Extended Abstract

Introduction and Objectives: Islamic studies in education are essential due to the significance of a localized and Islamic perspective. Educational jurisprudence is an emerging field within Islamic educational research, emphasizing the necessity of systematic studies for deriving a coherent educational system. This requires moving beyond an individualized jurisprudential approach. Being inherently social, education has evolved into an institutional, cultural, and even governmental concern in contemporary times. What, then, are the implications of this view for educational jurisprudence? A holistic and systematic approach to educational jurisprudence is imperative. A fundamental question arises: Is education the responsibility of a specific entity, or is it a collective obligation? Is education a religious duty, regarded as one of the most significant principles of *Sharia* that cannot be neglected ("*lā yardhā al-shāri' bi-tarkihī*" "the lawgiver is not content with its abandonment")? Can the legal educational rulings, viewed systemically and networked, be organized to extract a model for educational governance?

The core questions addressed in this study are as follows: 1. Who are the responsible agents for education (as a social function) within society, according to educational jurisprudence? 2. What is the level of obligation and preference for the educational responsibilities of each agent/actor/? 3. What are the mutual responsibilities of these agents/actors toward one another? 4. Can these responsibilities be structured into a network of rights and duties? This study addresses questions 1 and 2 in the first section and questions 3 and 4 in the second.

Method: The research method in this study is descriptive-inferential. The researcher employs jurisprudential and inferential methods, referred to as "educational jurisprudence," to uncover the rights, responsibilities, and rulings on education. Additionally, analytical and deductive methods are utilized to identify and structure the alignment of the derived rulings and to map out the network of educational rights and responsibilities.

Findings: Detailed analyses reveal that education is entrusted to several societal entities: the family, elites, the general public, and the government. Thus, education is a duty shared among parents, scholars, rulers, and the community. This study briefly outlines the primary evidence supporting the educational duties of these groups. It concludes that education holds such prominence in Islamic jurisprudence that it is never without a custodian. Simultaneously, education is obligatory for parents and rulers and recommended or occasionally obligatory for scholars and the masses. The study also highlights that, alongside this educational responsibility or guardianship, certain hierarchical and subsidiary authorities can also be conceptualized through mechanisms such as agency, causation, delegation, and





Research Institute of
Hawzah and University

Islamic Education

Journal homepage: <https://islamicedu.rihu.ac.ir/>



Original Article

guardianship. Ultimately, a vertical and horizontal network of educational rulings emerges, encompassing families, scholars, rulers, and the public, providing a foundation for developing an educational governance model that shares educational authority.

Discussion and Conclusion: This study explains the network of educational rights and responsibilities within educational jurisprudence by addressing four primary questions. In the first section, the educational obligations of the general public, scholars, rulers, and families were determined, and their respective levels of obligation or recommendation were deduced. In the second section, the relationships between the evidence and general principles of education for these four categories of actors were analyzed, formulating an interconnected vertical and horizontal network of educational rights and responsibilities. The findings demonstrate that education is an essential responsibility ("*lā yardhā al-shāri' bi-tarkihī*") that is permanently assigned to someone within society, either in a sequential (hierarchical) or simultaneous (parallel) manner.

The implications of this network lie in enabling the active and secondary roles of families, community institutions, and elites in formal and informal education, a responsibility ultimately overseen by the government. The governance of education in the Islamic Republic of Iran has faced challenges, especially in its formal, school-based dimensions. Participation from families and other stakeholders in educational governance remains essential and deserves further exploration. Reviving hierarchical and parallel educational guardianships rooted in Islamic jurisprudence can address issues like those observed during the unrest in 2022, where many detainees were reported to have an average age of 15. This situation reflects the weakening or elimination of educational guardianships within families, neighborhoods, and communities, leading to law enforcement and judicial intervention as a last resort. Enhancing the role of educational guardianships—such as family elders, neighborhood mosque leaders, reformist teachers, and academic scholars—is critical. Modern social structures, influenced by liberal ideologies institutionalized through media in Iranian society, often undermine such roles.

Keywords: Educational Rulings, Educational Governance, Educational Policy, Islamic Education, Educational Jurisprudence.

Cite this article: Seyyed Naqi Mousavi. (2024), "An Explanation of the Network of Rights and Responsibilities in Education from the Perspective of Educational Jurisprudence", *Islamic Education*, 19(50): 57-70.

پرتال جامع علوم انسانی



تبیینی از شبکه حقوق و تکالیف تربیتی از منظر فقه تربیتی

سید نقی موسوی^۱

۱. گروه آموزشی علوم تربیتی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

snmosavi57@cfu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵

چکیده گسترده

مقدمه و اهداف: مطالعات اسلامی در تربیت به دلیل اهمیت نگاه بومی و اسلامی لازم و ضروری است. فقه تربیتی هم جریان تازه‌ای در تربیت پژوهی اسلامی است و ضرورت دارد مطالعات نظام‌واره در آن برای استنباط سیستم تربیتی توسعه یابد و از رویکرد فقه فردی گذر نماید. به بیان دیگر از آنجا که تربیت، ذاتاً امری اجتماعی است و در عصر حاضر، عرضاً امری سازمانی، فرهنگی و حتی حکومتی / حاکمیتی است، اقتضاء چنین نگاهی به تربیت در فقه تربیتی چیست؟ در اینباره نگاه نظام‌وار، کل‌نگر و جامع در تفقه تربیتی ضروری است. یکی از این مسائل بنیادین این است که آیا تربیت یک مکلف خاص دارد و یا اینکه گروه‌های مختلف به آن مکلف شده‌اند؟ آیا تربیت به مثابه یک تکلیف شرعی است که جایگاه بسیار مهمی در شریعت دارد و به مثابه «یکی از امور مهمه شریعت که لایرضی الشارع بترکه» می‌باشد؟ آیا با نگاه نظام‌وار و شبکه‌مند و با هدف استخراج الگویی از حکمرانی تربیتی، می‌توان احکام تربیتی را ناظر به مکلفان و عاملان تربیتی، صورت‌بندی کرد؟ بنابراین پرسش‌های نوشتار حاضر به قرار زیر است: ۱. تربیت (به مثابه امری اجتماعی) از منظر فقه تربیتی در پهنه اجتماع، چه مکلفانی دارد؟ ۲. تکالیف تربیتی برای هر یک از عوامل / بازیگران / مکلفان در چه سطحی از الزام و رجحان است؟ ۳. تکالیف تربیتی عوامل / بازیگران نسبت به همدیگر چیست؟ ۴. و آیا می‌توان این تکالیف را به صورت شبکه‌ای از حقوق و تکالیف تنظیم کرد؟ در ادامه در بخش اول به سوال ۱ و ۲ و در بخش دوم به سوال ۳ و ۴ پاسخ داده می‌شود.

روش: روش تحقیق در نوشتار حاضر، روش توصیفی استنباطی است و محقق برای کشف حقوق و تکالیف و احکام تربیتی مکلفان به تربیت از روش اجتهادی و استنباطی و اصطلاحاً «تفقه تربیتی» بهره می‌جوید و برای کشف و صورت‌بندی تناسب احکام مستنبطه و ترسیم شبکه حقوق و تکالیف تربیتی از روش تحلیلی و استنتاجی بهره می‌برد.

نتایج: طبق بررسی‌های تفصیلی هدایت و تربیت برعهده چند نهاد در اجتماع گذاشته شده است که عبارتند از: خانواده، نخبگان، عموم مکلفان و حاکمیت. بنابراین تربیت امری است که در میانه وظایف والد، عالم، حاکم و مردم جای دارد. در این پژوهش تلاش شد به اجمال و اختصار، مهمترین ادله و وظیفه‌مندی اصناف مذکور اشاره شود. این پژوهش نشان داد که تربیت در فقه تربیتی و شریعت اسلامی به میزانی مهم است که هیچ‌گاه بدون متولی نخواهد ماند. به صورت همزمان و در عرض یکدیگر، تربیت بر والد و حاکم واجب و بر عالم و توده‌های مردم مستحب و در مواردی نیز واجب است. همچنین در کنار این مسئولیت / ولایت تربیتی در برخی موارد، ولایت طولی و ترتبی با سازوکار ولایت، تسبیب، نیابت و وصایت نیز قابل تصویر است و در نهایت شبکه‌ای طولی و عرضی از احکام تربیتی و ناظر به خانواده، عالمان، حاکمان و عموم مکلفان ترسیم می‌شود که می‌تواند آغازی برای طراحی یک الگو از حکمرانی تربیتی برای تسهیم اقتدار تربیتی قرار گیرد.

بحث و نتیجه‌گیری: مساله نوشتار حاضر عبارت است از تبیین شبکه حق و تکلیف تربیتی از منظر فقه تربیتی که به چهار پرسش باید پاسخ می‌داد. برای این منظور در بخش اول تلاش شد احکام تربیتی عموم مکلفان، عالمان، حاکمان و خانواده تعیین گردد و وجوب و استحباب تربیت برای آنان استنباط شد. در ادامه در بخش دوم برای پاسخ به سوال سوم و چهارم، تلاش شد نسبت ادله و اطلاعات تربیتی در مورد مکلفان چهارگانه فوق با





نوع مقاله: پژوهشی

یکدیگر تعیین شود و شبکه حق و تکلیف تربیتی که به صورت طولی و عرضی درهم تنیده است، ترسیم شود و این نتیجه حاصل شد که تربیت به مثابه امری مهم که «لایرضی الشارح بترکه» می باشد و در سپهر جامعه در هر شرایطی، کسی به تربیت تکلیف شده است که تکلیف آن یا به صورت ترتبی و ولولایی و یا به صورت عرضی، تنجز می یابد.

دلالت این نتیجه در شبکه طولی و عرضی حقوق و تکالیف تربیتی، تمهید شرایط برای نقش آفرینی اصالی و بالعرض خانواده، نهادهای مردمی و نخبگان در تربیت (رسمی و غیررسمی) است که این مهم نیز، برعهده حاکمیت است. تجربه حکمرانی تربیتی در جمهوری اسلامی ایران با فراز و فرودهایی مواجه بوده و هست و تربیت در وجه رسمی و مدرسه‌ای آن مطابق دیدگاه فوق، به مشارکت خانواده‌ها، دیگر عوامل / ذی‌نفعان / بازیگران نیازمند است و الگوی مشارکت و تسهیم اقتدار / نفوذ در تربیت جای تاملات جداگانه‌ای دارد که در این مجال نمی‌گنجد. لزوم احیای ولایت‌های طولی و عرضی تربیتی مبتنی بر فقه اسلامی را با برخی تجارب در مسائل فتنه و اغتشاشات سال ۱۴۰۱ می‌توان تایید کرد. توضیح آنکه بنابر برخی گزارشات، میانگین سنی بسیاری از دستگیرشدگان، ۱۵ سال بوده است. این وضعیت درحالی بوده که نقش‌های تربیتی و ولایت‌های طولی و عرضی تربیتی در خانه، محله و جامعه حذف شده و در پایان این فرایند، نوبت اقدام قضایی و پلیسی رسیده است. باید سهم ولایت‌های تربیتی و تعاضد تربیتی را افزایش داد و پیش و بیش از اقدام قضایی و امنیتی به احیای نقش‌های تربیتی حذف شده (مانند نقش بزرگان فامیل و عشیره، نقش‌های محله‌محور مسجد و امام جماعت، نقش‌های اصلاحی معلمان و فرهنگیان و اساتید حوزه و دانشگاه) همت گماشت. اساساً در نظم اجتماعی مدرن و از منظر مکتب لیبرالیستی که با ابزار رسانه در جامعه ایرانی در حال نهادینه‌سازی است، چنین نقش‌هایی هیچ جایگاهی ندارند. واژگان کلیدی: احکام تربیتی، حکمرانی تربیتی، سیاست‌گذاری تربیتی، تربیت اسلامی، فقه تربیتی.

استناد: سید نقی موسوی (۱۴۰۳)، «تبیینی از شبکه حقوق و تکالیف تربیتی از منظر فقه تربیتی»، مجله تربیت اسلامی، ۱۹ (۵۰): ص ۵۷-۷۰.

۱. مقدمه

مطالعات اسلامی در تربیت به دلیل اهمیت نگاه بومی و اسلامی لازم و ضروری است. فقه تربیتی هم جریان تازه‌ای در تربیت پژوهی اسلامی است و ضرورت دارد مطالعات نظام‌واره در آن برای استنباط سیستم تربیتی توسعه یابد و از رویکرد فقه فردی گذر نماید. به بیان دیگر از آنجا که تربیت، ذاتاً امری اجتماعی است و در عصر حاضر، عرضاً امری سازمانی، فرهنگی و حتی حکومتی و حاکمیتی است، اقتضاء چنین نگاهی به تربیت در فقه تربیتی چیست؟ در این باره نگاه نظام‌وار، کل‌نگر و جامع در تفقه تربیتی ضروری است. یکی از این مسائل بنیادین این است که آیا تربیت یک مکلف خاص دارد و یا اینکه گروه‌های مختلف به آن مکلف شده‌اند؟ آیا تربیت به مثابه یک تکلیف شرعی است که جایگاه بسیار مهمی در شریعت دارد و به مثابه (یکی از امور مهم که شارع به ترک آن راضی نیست) می‌باشد؟ آیا با نگاه نظام‌وار و شبکه‌مند و با هدف استخراج الگویی از حکمرانی تربیتی، می‌توان احکام تربیتی را ناظر به مکلفان و عواملان تربیتی، صورت‌بندی کرد؟

از سوی دیگر تربیت رسمی در عصر حاضر دارای اهمیت زیادی است. در اندیشه مدرن، دولت مدرن در همه جا نفوذ کرده و تلاش کرده انتظام اجتماعی ایجاد نماید و علاوه بر امر عمومی، به خصوصی‌ترین مسائل هم ورود نماید به نحوی که خود استیلا یافت و یا «استیلای بازار» را حاکم کرده است. در میانه نزاع دولت با خانواده، نقش والدین در تربیت و تنظیم روابط کم‌رنگ‌تر می‌شود به نحوی که «اورژانس اجتماعی» جای نقش‌های سنتی خانواده، فامیل و ریش‌سفیدان را گرفته و دولت و مجلس مدرن، تقنین در تربیت غیررسمی مانند «زوال خانواده»، «دگر باشی»، «هم باشی» و «تعریف جدید خانواده» و یا «روابط آزاد» را برعهده گرفته‌اند. «اینترنت جهانی» مبتنی بر «جهانی‌سازی و آمریکایی‌سازی اومانستی» زمینه تعلیم و تربیت کودکان را براساس «منطق بازار» فراهم می‌کنند. در این انتظام جدید، می‌بینیم که خانواده و دیگر بازیگران سنتی تربیت روبه افول رفته و دیگر «والدین زیستی» در قبال تربیت کودکان نقش و مسئولیتی برای خود قائل نیستند.

به بیانی دیگر پرسش از عوامل/بازیگران تربیتی و سنجش نقش‌آفرینی آنان در سپهر اجتماع، مسئله‌ای مهم است که در ادبیات جدید از آن به حکمرانی تربیتی یاد می‌شود و سخن در «تسهیم اقتدار تربیتی» است. از دیرباز در مورد نسبت تربیت و سیاست/قدرت دیدگاه‌هایی مطرح بوده است. از دیدگاه ابزارانگار که نهاد تربیت را خادم نهاد سیاست/قدرت می‌داند تا دیدگاهی که تربیت را نه ابزار بلکه غایت سیاست/قدرت می‌شمارد و تا انگاره‌ای که رابطه استقلالی و تعاملی برای آیندو متصور است (صادق‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۳۰-۳۲).

اصطلاح حکمرانی^۱ در کاربست جدید خود (از دهه ۱۹۸۰) از حکومت/مدیریت سنتی هر می و از بالا به پایین عبور می‌کند و درصد تسهیم اقتدار و مشارکت بازیگران و ذی‌نفعان است و حکمرانی تربیتی در این اصطلاح را می‌توان به اختصار به معنای «تسهیم اقتدار تربیتی در میان بازیگران تربیت» دانست. بستر شکل‌گیری ادبیات حکمرانی، رویکردهای پست مدرن و نئولیبرال است و شایسته است ظرفیت‌های بومی در نظریه‌پردازی در این زمینه فعال شود.

براین اساس، از منظر «فقه تربیتی» به مثابه قلمروی جدید در تربیت پژوهی و در ذیل پارادایم «تربیت اسلامی»، می‌توان جستجو درباره حکمرانی تربیتی با تأکید بر نقش/حقوق/تکالیف تربیتی عوامل/بازیگران تربیت را مطرح نمود. بنابراین پرسش‌های نوشتار حاضر به قرار زیر است:

۱. تربیت (به مثابه امری اجتماعی) از منظر فقه تربیتی در پهنه اجتماع، چه مکلفانی دارد؟

۲. تکالیف تربیتی برای هر یک از عوامل/بازیگران/مکلفان در چه سطحی از الزام و رجحان است؟

۳. تکالیف تربیتی عوامل/بازیگران نسبت به همدیگر چیست؟

۴. و آیا می‌توان این تکالیف را بصورت شبکه‌ای از حقوق و تکالیف تنظیم کرد؟ در ادامه در بخش اول به سوال ۱ و ۲ و در بخش دوم به سوال ۳ و ۴ پاسخ داده می‌شود.

روش تحقیق در نوشتار حاضر، روش توصیفی استنباطی است و محقق برای کشف حقوق و تکالیف و احکام تربیتی مکلفان به تربیت از روش اجتهادی و استنباطی و اصطلاحاً «تفقه تربیتی» بهره می‌جوید و برای کشف و صورت‌بندی تناسب احکام مستنبطه و ترسیم شبکه حقوق و تکالیف تربیتی از روش تحلیلی و استنتاجی بهره می‌برد.

در مورد پیشینه این پژوهش باید خاطر نشان کرد که هر چند مجموعه تحقیقات فقه تربیتی که تاکنون عرضه شده است (و از جمله

تحقیقات راقم این سطور) به‌عنوان پیشینه عام این پژوهش تلقی می‌شوند؛ اما پیشینه خاص این پژوهش-درحد اطلاع- یافت نشد و پژوهشی دقیقاً به مسئله تبیین و ترسیم شبکه حقوق و تکالیف تربیتی در سپهر اجتماع از منظر فقه تربیتی نپرداخته است.

۲. تکالیف / احکام تربیتی عاملان تربیت در سپهر اجتماع

طبق بررسی‌های تفصیلی هدایت و تربیت بر عهده چند نهاد در اجتماع گذاشته شده است که عبارت‌اند از: خانواده، نخبگان، عموم مکلفان و حاکمیت. بنابراین تربیت امری است که در میانه وظایف والد، عالم، حاکم و مردم جای دارد. در این مجال به دلیل محدودیت حجم، نمی‌توان به تفصیل به ادله و مستندات در این زمینه پرداخت؛ اما با رعایت اختصار به مهم‌ترین نتایج تحقیقات تفصیلی و نیز مهم‌ترین ادله وظیفه‌مندی اصناف مذکور اشاره می‌شود.

۲-۱. احکام و تکالیف تربیتی عموم مکلفان

طبق بررسی‌های تفصیلی، هدایت و تربیت دیگران در جامعه از باب احسان، اعانه بر نیکی،^۱ نصح^۲ و تواصی^۳ و استصلاح همکیشان، بر عموم مکلفان مستحب است (موسوی، بی‌تا)؛ همچنین هدایت و تربیت دیگران، از باب امر به معروف و نهی از منکر و نیز از باب دعوت به خیر و نیکی،^۴ در محدوده احکام غیرالزامی، بر عموم مکلفان و توده‌های مردم استحباب دارد (موسوی، ۱۳۹۹)؛ همچنانکه اقدامات تربیتی در جامعه و تاسیس فعالیت‌های هدایتی و تربیت‌محور از باب استحباب تسنن سنت‌های نیکو و ترویج، فرهنگ‌سازی و تثبیت و پایه‌گذاری تربیت و هدایت در جامعه و حرکت‌های تربیتی و هدایتی نسبت به دیگر افراد جامعه (اعم از کودکان، نوجوانان و بزرگسالان) مستحب است.^۵

استحباب اقدام هدایتی و تربیتی درباره دیگران در مواردی ممکن است به وجوب تبدیل گردد؛ آنجا که مصداق احیای دین و خروج قرآن و آموزه‌های دینی از مهجوریت باشد و یا مصداق قاعده «تامین نیازهای جامعه اسلامی (حوائج المسلمین)» باشد (موسوی، بی‌تا).

استحباب تربیت دیگران بر توده‌های مردم و عموم مکلفان (فارغ از شئونی که دارای احکام تربیتی خاص خود است؛ مثل عالم بودن، والد بودن و حاکم بودن) را می‌توان به فرازی از حدیث رساله الحقوق مستند ساخت. سند این حدیث قابل تصحیح است (موسوی، ۱۴۰۲). در فرازی از این حدیث، یکی از حقوق و تکالیف تربیتی توده‌ها اینگونه بیان شده است: «وَحَقُّ أَهْلِ مَلَيْكَ إِضْرَارُ السَّلَامَةِ وَ الرَّحْمَةِ لَهُمْ وَ الرَّفْقُ بِمُسِيئِهِمْ وَ تَأْلِفُهُمْ وَ اسْتِصْلَاحُهُمْ وَ شُكْرُ مُحْسِنِهِمْ وَ كَفُّ الْأَدَى عَنْهُمْ وَ مُحِبُّ لَهُمْ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ أَنْ يَكُونَ شَيْوُحُهُمْ بِمَنْزِلَةِ آبِيكَ وَ شَبَابُهُمْ بِمَنْزِلَةِ إِخْوَتِكَ وَ عَجَائِزُهُمْ بِمَنْزِلَةِ أُمَّكَ وَ الصَّغَارُ بِمَنْزِلَةِ أَوْلَادِكَ» (صدوق، ۱۴۱۳، ص ۶۲۵)

ماده صلاح ضد فساد است و در نتیجه واژه استصلاح به معنای ضد استفساد است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ص ۵۱۷). پس استصلاح به معنای صلاح‌خواهی (اصلاح و فسادستیزی و رفع و دفع کجی و نقصان) برای دیگران است و با توجه به قرائن داخلی و مناسبت حکم و موضوع در این فراز، استصلاح صرفاً به معنای تمنای صلاح در دیگران نیست و حاوی معنای اصلاح (معنای باب افعال) نیز می‌باشد. بنابراین استصلاح همکیشان در این روایت، به معنای تلاش برای اصلاح در دیگران است که یکی از بارزترین مصادیقش عبارت از تعلیم و تربیت و هدایت دیگران. مرحوم مجلسی در شرح خود، واژه استصلاح در رساله الحقوق را به معنای امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن تفسیر کرده است (مجلسی، ۱۴۰۶، ص ۵۲۶).

در مورد حکم قابل برداشت باید گفت تعارضی بدوی میان ظهور واژه حق بر وجوب و اطلاق صلاح وجود دارد. برای حل تعارض یا باید ظهور لفظی یا لُبی وجوب را مقدم نماییم و یا اطلاق صلاح را. با توجه به اینکه واژه حق در همین روایت نیز در امور مستحب هم بکار

۱. تعاونوا علی البرِّ و التقوی (مانده ۲)

۲. مفاد قاعده نصح عبارت است از خیرخواهی و نیز نصیحت و توصیه‌ای خالصانه به دیگری همراه با خیرخواهی و بدون هرگونه تقلب و تزویر که بصورت مطلق مستحب است و با عناوین ثانویه واجب نیز خواهد شد.

۳. تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (عصر ۳)

۴. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِلَا تَأْتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل ۱۲۵)؛ «وَ مِنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ». (فصلت ۳۳)

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ (کلینی، ۱۴۰۷، ۹/۵).

رفته است مانند «إضمار السلامه»، «رحمت»، «رفق» و «شکر» (برخلاف «كف الاذی») می توان گفت با حفظ اطلاق صلاح، رجحان استصلاح و اقدامات آموزشی و تربیتی در مورد همکیشان و نهایتاً استحباب آن از این فراز قابل برداشت است.

۲-۲. احکام و تکالیف تربیتی عالمان و نخبگان

از دیگر مکلفان به تربیت در سپهر اجتماع، عالمان و نخبگان هستند. منظور از عالم کسی است که دارای علم و آگاهی در زمینه هدایت است. بنابر بررسی های تفصیلی، امر به معروف بر عالمان، کفایتاً واجب موکد است و هدایتگری در موارد صدق و جوب امر و نهی، واجب است؛ همچنین ارشاد جاهل در احکام الزامی (ونه احکام غیرالزامی و نه موضوعات) بر آگاهان و عالمان واجب است. همچنین هدایت دیگران از باب دعوت به خیر در الزامیات، بر عالمان واجب کفایی است؛ همچنانکه کتمان علم و حق، حرام و اعلان و اظهار آن بر عالمان واجب است. همچنین تربیت و هدایت دیگران از باب احیاء معنوی/علمی (در قلمرو عقاید، احکام و اخلاق اصلی و الزامی)، واجب است و مقابله با بدعت ها و گمراهی ها و اقدامات مقابله ای آموزشی و تربیتی بر عالمان واجب است؛ همچنین اقدامات آموزشی و تعلیمی از باب بذل علم، تعلیم خیر، تعلیم باب هدی، تعلیم علم نافع، بر عالمان مستحب است (موسوی، بی تا).

یکی از مهم ترین ادله وظیفه مندی تربیتی عالمان، آیات امر به معروف و دعوت به خیر است. آیه ۱۰۴ سوره مبارکه آل عمران می فرماید: «وَلَنْ نُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ». در مجالی دیگر به تفصیل مستندات قاعده دعوت به خیر در فقه تربیتی مورد بررسی قرار گرفت و گفته شد که با امعان نظر به معنای دعوت در آیه مورد بحث، سه احتمال مطرح است:

۱. دعوت مساوی امر و نهی است و مراد جدی مولا، امر و نهی است؛

۲. دعوت اعم است از امر و نهی. در این معنا، دعوت به کل جریان تربیتی و هدایتی اشاره داد؛

۳. نسبت دعوت و امر و نهی، تباین است و دعوت کردن به خیر در عرض نصیحت، امر، ترغیب، مواخذه و مانند آن از روشهای تربیت و هدایت به شمار می رود. احتمال اول، مقبول نیست و داوری میان معنای دوم و سوم دشوار است و به قرائن لفظیه متصله و منفصله ای محتاج است و دستکم در تردید میان دو معنای اقلی و اکثری طبق قواعد، به معنای قدر متیقن اخذ می شود که عبارت است از معنای قسمی دعوت. نتیجه آنکه دعوت در این آیه شریفه حکمی مستقل و جدا از امر به معروف است و دعوت به خیر و نیکی (به معنای خاص و قسمی) واجب کفایی است؛ چه در امور خیر واجب و چه مستحب (موسوی، ۱۳۹۹). همچنین این آیه شریفه به سهولت بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر در امور الزامی و واجبات و محرمات و استحباب آن در امور غیرالزامی، بر عالمان و آگاهان دلالت دارد.

در مورد نسبت امر به معروف و نهی از منکر و دعوت و مفهوم هدایت و تربیت باید گفت: در ادبیات دینی دعوت به خیر و امر به معروف دو معنای عام (مساوق تربیت و هدایت) و خاص دارد. در کاربرد معنای عام، ادله دعوت (و نه فقط آیه فوق الذکر) و ادله امر به معروف و نهی از منکر بر وظیفه عام تربیتی عالمان و نخبگان (و نه صرف دعوت و امر و نهی) دلالت دارد.

آیاتی چون آیه مبارکه ۶۳ مائده «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِنَّمِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَإِنَّمِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» به درستی بر وجوب ارشاد و تعلیم و هدایت و هرگونه اقدام آموزشی و تربیتی جامعه در مقابل ناهنجاری ها دلالت دارد. البته در این کریمه، وجوب امر به معروف و نهی از منکر که بر همه آگاهان و دانایان واجب است در مورد طبقه و صنف احبار و روحانیون واجب موکد شده است.

۲-۳. احکام و تکالیف تربیتی حاکمان

براساس بررسی های تفصیلی، از مجموعه ادله لفظی و لیبی چنین برمی آید که حکومت اسلامی نسبت به مردم، موظف به وظایف زیر بصورت استحبابی و وجوبی است: نصیحت، تعلیم و تادیب مردم^۱ و هدایت جامعه و احیای سنت های حسنه و مبارزه با سنت های ضاله،^۲ تقویت و

۱. مانند خطبه ۳۴: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالتَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ قِيَمَتِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالتَّبِيعَةِ وَ التَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِحَابَةُ جِئِنِ ادْعَوْكُمْ وَ الطَّاعَةُ جِئِنِ آمَرَكُمْ (سیدرضی، ۱۴۱۴، ص ۷۹)

۲. مانند: «فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِيمَانٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ وَ إِنَّ السُّنَّةَ لَكَثِيرَةٌ لَهَا أَغْلَامٌ وَ إِنَّ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَغْلَامٌ وَ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِيمَانٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُودَةً وَ أَحْيَا بِدَعَاةٍ مَثْرُوكَةٍ (سیدرضی، ۱۴۱۴، ص ۲۳۵)

استمرار سنت‌های نیکو و اسلامی^۱ و تعلیم حدود اسلام و ایمان^۲ و ترویج، فرهنگ‌سازی و پیاده‌سازی آموزه‌های اسلام در جامعه^۳ است. شایان ذکر است که این تکالیف متوجه حاکم بماهو حاکم است و به‌عنوان شخصیت حقوقی‌اش در امامت و حکومت، مکلف به تربیت و هدایت مردم می‌باشد؛ همچنین از حیث اینکه یکی از افراد جامعه اسلامی (حاکم بماهو مسلم) است و یا از حیث اینکه در شمار عالمان دینی قرار دارد (حاکم بماهو عالم) نیز مکلف به هدایت و تربیت مردم است. همچنین باید توجه داشت که وجوب تربیت بر حکومت اسلامی (حاکمان) در محدوده محتوای الزامی (احکام، عقاید و اخلاق واجب الاکتساب و واجب الالتزام) است و استحباب این حکم در دایره احکام غیرالزامی.

در ادامه، عهد مالک‌اشتر که یکی از ادله معتبر برای اثبات وظیفه‌مندی حکومت در تربیت است، مورد بررسی قرار می‌گیرد. امام علی (علیه السلام) در ابتدای نامه به مالک‌اشتر چنین می‌نویسد: «هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِيُّ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلَاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا» (سیدرضی، ۱۴۱۴، ص ۴۲۷).

در مورد معنای استصلاح و تطبیق آن بر تربیت در صفحات پیشین سخن گفتیم. استصلاح به هر نوع اقدام اصلاحی حاکمیت نسبت به مردم دلالت دارد که بارزترین آن اقدامات هدفمند و برنامه‌ریزی شده آموزشی و تربیتی است. در مورد حکم استصلاح باید دانست که ظاهر «هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ» بر وجوب دلالت دارد؛ اما این ظهور با اطلاق استصلاح و گستره شمولش تعارض دارد و یا باید به ظهور ماده امر در وجوب، پایبند بود و یا از اطلاق استصلاح دست کشید و یا راهی دیگر را پیمود. به نظر می‌رسد ظهور امر، مقدم است و در نتیجه اطلاق و گستره شمول استصلاح را به احکام الزامی و واجبات باید محدود کرد؛ به این معنا که آن محدوده از صلاح و استصلاح و سالم‌سازی جامعه در حد واجبات و الزامیات، بر حاکم واجب است و این وجوب شامل محتوای مستحب، مکروه و مباح نمی‌شود.

وصایای مختلف از پیامبر ﷺ در این باره وجود دارد که مؤید این برداشت است و حکومت را به هدایت و تربیت مکلف کرده است. مانند وصیت پیامبر ﷺ به معاذ بن جبل هنگامی که وی را به حکومت یمن منصوب کرد و فرمود: «يَا مُعَاذُ عَلَّمْتُهُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَحْسَنَ أَدَبِهِمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۲۷/۷۴) همچنین به عهد پیامبر ﷺ به عمرو بن حزم که وی را والی قبیله بنی الحارث یمن منصوب کرد. «... أَمْرُهُ أَنْ يَأْخُذَ الْحَقَّ كَمَا أَمَرُهُ وَ أَنْ يُبَشِّرَ النَّاسَ بِالْحَيْرِ وَ يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَ يَعْلَمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ وَ يَفْقَهُهُمْ فِيهِ وَ يَنْهَى النَّاسَ... وَ يُبَشِّرَ النَّاسَ بِالْجَنَّةِ وَ يَعْلَمُهَا وَ يَنْذِرُ النَّاسَ النَّارَ وَ عَمَلُهَا وَ يَسْتَأْنِفُ النَّاسَ حَتَّى يَفْقَهُوا فِي الدِّينِ وَ يَعْلَمُ النَّاسَ مَعَالِمَ الْحَجِّ وَ سُنَنِهِ وَ فَرَائِضَهُ» (احمدی میانجی، ۱۴۱۹، ۵۱۹/۲). همچنین در عهد خود به عتاب بن اسید وقتی وی را بر مکه منصوب کرد، فرمود: «... فَوَضَّ إِلَيْهِ تَنْبِيَةَ عَافِلِكُمْ وَ تَعْلِيمَ جَاهِلِكُمْ وَ تَقْوِيمَ أَوْدٍ مُضْطَرِّبِكُمْ وَ تَأْدِيبَ مَنْ زَالَ عَنْ آدَبِ اللَّهِ مِنْكُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۲۳/۲۱).

۲-۴. احکام و تکالیف تربیتی خانواده

طبق بررسی‌های مفصل، روشن شد که تربیت فرزندان بر والدین واجب است. ضمن بررسی ادله قرآنی و روایی به این نتیجه رسیدیم که تربیت اعتقادی و عبادی فرزندان بر والدین واجب است و لازم است ساختمان معرفتی و شناختی آنان و نیز التزام قلبی و رفتاری آنان براساس نظام معیار باورهای اسلامی باشد و عبادات و مناسک اسلامی نیز از دوران کودکی در شخصیت کودکان نهادینه شود و ضمن ایجاد تحولات درونی (بینشی و انگیزشی)، رفتارهای عبادی اسلامی هم به متربیان آموزش داده شود (اعرافی و موسوی، ۱۳۹۲ الف، ۱۳۹۲ ب). یکی از ادله معتبر در این زمینه، آیه ششم سوره مبارکه تحریم است. این آیه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ السُّجَّارَةُ». طبق این آیه، والدین بنحو وجوبی موظفند فرزندان خود را از آنچه موجب ورود به آتش جهنم می‌شود حراست و حفاظت و صیانت نمایند. تربیت دانستن وقایه در این آیه، با تحلیل دقیق معنای وقایه و قرائن لثیه و لفظیه تصدیق می‌شود. توضیح آنکه وقایه لفظاً یعنی نگهداری و نار هم لثاً یعنی عذاب شانی جهنم؛ در نتیجه نگهداری یعنی حفاظت از موجبات نار نه خود نار. از سوی دیگر لثاً

۱. نامه ۵۳: «وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّجِيَّةُ وَ لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةَ نَصْرُ بَيْتِي مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوَرُزُّ عَلَيْكَ بِمَا تَقَضَّتْ مِنْهَا» (سیدرضی، ۱۴۱۴، ص ۴۳۱)

۲. «علی الامام ان یعلم اهل ولایته حدود الاسلام و الایمان» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۴۵۳)

۳. نامه ۶۷ به فرماندار مکه قثم بن عباس: «أَنَا بَعْدُ فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ - وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ اجْلِسْ لَهُمْ الْعَصْرَيْنِ فَأَقِمْ الْمُسْتَقْبَى وَ عِلْمَ الْجَاهِلِ وَ ذَاكِرِ الْعَالَمِ وَ لَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ وَ...» (سیدرضی، ۱۴۱۴، ص ۴۵۷) وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ [سُنَّةَ رَسُولِهِ] سِيرَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ الْقِيَامَ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشَ لِسُنَّتِهِ (سیدرضی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۴).

باتوجه به وجود اختیار در فرزند و اختیاری بودن راه حق و باطل، وقایه از موجبات نار به معنای ورود/دخالت/تاثیرگذاری در مقدمات فعل اختیاری فرزند (انتخاب موجبات نار و جنت) است و این معنا از وقایه، مساوی مفهوم تربیت و هدایت است. همچنین از دیگر شواهد «تربیت بودن وقایه» این است که مراد از وقایه، وقایه برآیندی (و نه فرایندی) و ناظر به حاصل مصدر (و نه معنای مصدری) است؛ چراکه با یکبار گفتن و تذکر و امر کردن، «بهشتی شدن» فرزند محقق نمی‌شود و یا اطمینان به تحقق، حاصل نمی‌شود و هدف «رهیدن از جهنم» و «بهشتی شدن» فرزندان، نیازمند برنامه و استمرار و تمهید است و این خود، قرینه داخلی‌ای است که اطلاق آیه را آبی از حصر روایات به روش‌های امر و نهی می‌کند. ضمن اینکه باید اشاره کرد در روایات تفسیری ذیل این کریمه، از روش‌های دیگر هم سخن به میان آمده؛ همچنین روایاتی که وقایه را در امر و نهی حصر کرده‌اند را می‌توان حصر اضافی دانست.

دلیل معتبر دیگری که به احکام تربیتی والدین اشاره می‌کند، حدیث رساله المحقوق است که می‌فرماید «وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُعُونَةَ عَلَى طَاعَتِهِ فَاعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلٌ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُنَابِّ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقِبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْهِ» (صدوق، ۱۴۱۳، ص ۶۲۲).

در مورد حکم مُستفاد از این فراز به نظر می‌رسد هرچند واژه حق در این روایت در مورد غیرالزامیات هم بکار رفته؛ اما به قرینه «وَأَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَيْتَهُ» و دلالت واژه مسئول بر الزام و نیز جملات پایانی این فراز که از عقوبت در عدم ادای این حقوق سخن می‌گوید و مناسبات حکم و موضوع، دلالت این فراز بر وجوب راهنمایی به سوی خدا و کمک در بندگی و تحسین الادب قابل دفاع است. در مورد متعلق تکلیف (یعنی تادیب، دلالت و معونت) نیز باید گفت که این واژگان به درستی بر تربیت دلالت دارند و تادیب آداب و راهنمایی به سوی خداوند و یاری‌رسانی در بندگی کردن معنای تربیت اجتماعی و اعتقادی و عبادی را تحمّل می‌کند. خلاصه آنکه به درستی بر وجوب تربیت فرزندان دستکم در این سه ساحت و وظیفه‌مندی والدین و حق فرزندان دلالت دارد.

۳. نسبت‌سنجی احکام تربیتی و بررسی شبکه‌مندی

ملاحظه شد که بنابر ادله معتبر تربیت بر والدین و حاکمان واجب است و در مواردی بر عالمان واجب و در مواردی بر عالمان و نیز عموم مردم مستحب است. در این مجال برای پاسخ به پرسش سوم و چهارم پژوهش، تلاش می‌شود تا نسبت احکام تربیتی عوامل تربیتی و نظام-وارگی و شبکه‌مندی آنان در چند محور، بررسی و تبیین گردد.

۱. تبیین تربیت از حیث حق و حکم بودن: حق و تکلیف متضایف و متلازم‌اند و مدلول التزامی ادله تکالیف تربیتی، عبارت است از حقوق تربیتی و وقتی از تکلیف تربیتی عوامل تربیت سخن گفتیم، طبعاً می‌توان از «حق بر تربیت (شدن)» کودکان و فرزندان و مردم نیز سخن گفت. همچنانکه در برخی از ادله لفظی مانند حدیث رساله الحقوق و نیز عهد مالک‌اشتر از حقوق بر تربیت (شدن) مردم و کودکان سخن گفته شده است. بنابراین دایره «احکام تربیتی» مستنبط در فقه تربیتی با دایره‌ای از «حقوق تربیتی» در تضایف و تلازم است و این نکته در ترسیم شبکه حقوق و تکالیف تربیتی مهم است. در همین مجال باید به تفاوت «حق بر تربیت شدن» و «حق بر تربیت کردن» نیز توجه داشت. «حق بر تربیت کردن» در مواردی برای پدر یا برای مادر (مانند مباحث حضانت مادر) قابل تصور است که با تکالیفی بر دیگران (مبنی بر رعایت این حق) در تضایف است و شبکه‌مندی انواع حقوق و تکالیف تربیتی را ترسیم می‌کند؛

۲. بازنمایی حکم تربیت از حیث عناصر تکلیف: وجوب و استحباب تربیت در سپهر جامعه را می‌توان از منظر عناصر تکلیف مورد بازنمایی قرار داد. بدین صورت که:

الف) حکم تربیت از حیث مُکَلَّف (مربی) به چند گونه تقسیم می‌شود: خانواده، عالمان، حکومت و عموم مکلفان که دارای حقوق و تکالیفی می‌باشند.

ب) حکم تربیت از حیث مُتَعَلِّق تکلیف (متربی) چند گونه است: فرزند، کودک و بزرگسال. همچنانکه مردم، نخبگان و والدین، خود، در مقابل حکومت، متربی تلقی خواهند شد و حکومت نسبت به هدایت و تربیت آنان، دارای تکلیف است. همچنانکه تربیت در تناظر به سن متربی و عنصر زمان، قابل دسته‌بندی به قبل از سن تمییز، سن تمییز، قبل از بلوغ، بلوغ، بزرگسالی می‌باشد.

ج) حکم تربیت از حیث تکلیف به وجوب و استحباب تقسیم می‌شود؛ همچنانکه می‌توان گفت تربیت علاوه بر حکم اولی، داری حکم ثانوی و ولایی است که می‌تواند هریک از احکام خمسه باشد.

د) حکم تربیت از حیث مکلف به نیز قابل انقسام است؛ به این صورت که در برخی از ادله لفظی واژه استصلاح، دعوت، امر، نهی، تعلیم، بذل، هدایت، و غیره به کار رفته است. همچنانکه در ادبیات فقهی بشکل عام، وظایف والدین نسبت به کودکان به حضانت، ولایت، تامین نفقه، تعلیم و تربیت قابل دسته‌بندی است؛

۳. تضاعف و آکدیت تکالیف تربیتی برای برخی از مکلفان: براساس ادله تکالیف تربیتی، برخی از مکلفان مُضاعف و موکد است. توضیح آنکه یک شخص ممکن است بخاطر پدر بودن، دارای حقوق و تکالیف تربیتی باشد؛ همچنانکه به‌عنوان یک فرد و یا عضوی از جامعه اسلامی، دارای احکام تربیتی باشد و در تلبس سوم، به‌عنوان اینکه عالم است دارای احکام تربیتی در لایه سوم باشد. به نظر می‌رسد این احکام، موجب آکدیت تکالیف و تضاعف ثواب و عقاب در امثال تکالیف مذکور است. همچنانکه بر اساس ادله روایی، عالمان و منسوبان به دین، بشکل ویژه دارای تکالیف تربیتی و هدایتی سنگین‌تری هستند و یا موقعیت‌های اجتماعی مانند مرجعیت‌های اجتماعی و فرهنگی و یا شرایط خاصی چون شیوع انحرافات و شبهات و مسائل ضد تربیتی، موجب تضاعف و تراکم احکام تربیتی و هدایتی خواهد بود. همچنانکه بنا بر ادله، تکالیف تربیتی حاکمیت و حاکمان دارای تاکید و اولویت است؛

۴. مباشرت و تسبیب در تربیت: دانستیم که وجوب و استحباب تربیت همزمان و بصورت عرضی متوجه والد، عالم، حاکم و عموم مکلفان است. تذکر این نکته لازم است که حکم از حیث امتثال به دو گونه مباشری و تسبیبی تقسیم می‌شود و تربیت از تکالیفی است که تسبیب در آن جایز است و می‌تواند مورد اجاره، وکالت و نیابت قرار گیرد. امکان تسبیب در تربیت می‌تواند در ترسیم شبکه طولی تکالیف تربیتی موثر باشد که در ادامه خواهد آمد؛

۵. عینی و کفایی بودن تربیت: از دیگر تقسیمات حکم، تقسیم آن به عینی و کفایی است و وجوب و استحباب تربیت در بادی نظر، حکمی عینی است. در برخی از فروع تربیت و هدایت، تکلیفی کفایی است؛ مانند آنجا که مصداق ادله امر به معروف و نهی از منکر قرار می‌گیرد. البته عینی دانستن حکم تربیت با عینی دانستن حکم نماز متفاوت است؛ چراکه نماز به هیچ وجه با انجام تبرّعی کسی دیگر از مکلف، ساقط نمی‌شود؛ اما تربیت، ماهیتاً کاری است که با اقدام کسی دیگر، تحقق یافته و در نتیجه موجب سقوط تکالیف از مکلف خواهد شد. بنابراین گونه‌ای از واجبات عینی (مانند تربیت) قابل شناسایی هستند که با فعل کسی دیگر، ساقط می‌شوند. قابلیت اسقاط تکالیف تربیت توسط غیر مکلفان، مانند امکان تسبیب در تربیت، ظرفیتی را ایجاد می‌کند که تکالیف تربیتی بصورت طولی (در تسبیب) و عرضی (در احکام کفایی) گسترش و توسعه یابد؛

۶. تبیین حکم تربیت به مثابه امر مهمی که «لایرضی الشارح بترکه»: طبق آنچه در صفحات پیشین گفته شد، تربیت در شریعت اسلامی از اموری است که دارای اهمیت بسیار بالایی است که شارع به ترک آن راضی نیست و اصطلاحاً «لایرضی الشارح بترکه» و بر این اساس همیشه مکلفی برای تربیت وجود دارد و تکلیف هدایت و تربیت کودک، همیشه دارای یک یا چند مکلف است و شبکه‌ای از مسئولیت و تکلیف واجب و مستحب درباره تربیت در جامعه وجود دارد که بصورت طولی و عرضی قابل ترسیم است. این مُدعا نیازمند تبیین و تفصیل است که در مقاله‌ای دیگر در حال نگارش می‌باشد؛

۷. تبیین تربیت به مثابه ولایت: در ادبیات قرآنی و فقهی اصطلاح ولایت با مفهوم تربیت در ارتباط است و می‌تواند به ترسیم شبکه حقوق و تکالیف تربیتی در بحث حاضر کمک نماید. توضیح آنکه ولایت، سخت‌هسته نظریه اجتماعی و سیاسی شیعه است.^۱ ولایت در لغت به معنای نزدیکی است و تولی با تحلیل لغوی و عقلی دارای سه معنا/سطح است: محبت، اطاعت و پذیرش ولایت (موسوی، ۱۴۰۲ الف). صدور ولایت و تنفیذ ولایت نیز به معنای تصدی و تصرف و اقدام می‌باشد و اعمال ولایت در حق مولی علیه همیشه دائر مدار مصحلت و صلاح و البته هدایت وی است. بدین ترتیب نسبت مفهوم ولایت در فقه و قرآن با مفهوم تربیت (به‌معنای دگرسازی) نسبت عام و خاص من وجه است و در فقه تربیتی ولایت والدین و حاکم با تکالیف تربیتی و مسئولیت‌های هدایتی و رعایت غبطه و مصلحت آنان گره می‌خورد؛

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بَيِّنِ الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ وَ كَمَا تُؤَدَّى بِالْوَلَايَةِ. (کلینی، ۱۴۰۷، ۱/۱۰۸)

در ادبیات فقه اسلامی با دو ولایت طولی و عرضی مواجه هستیم. ولایت طولی اینگونه است: ولایت خدا، پیامبر، امام معصوم، فقیه جامع الشرائط، مومن عادل. ولایت عرضی هم شامل ولایت مومنان بر یکدیگر تا ولایت بر مستضعفین اعتقادی که نیاز به ارشاد و هدایت دارند. ولایت در معنای سیاسی و طولی خود ناظر به روابط سیاسی و حکومت و تنفیذ قدرت اجتماعی و سیاسی است؛ هرچند ریشه در ولایت اعتقادی و حب قلبی دارد؛ اما ولایت عرضی که ولایتی طرفینی است، هم ناظر به تعهدات اجتماعی و همیاری و تعاون و نصرت مردم نسبت به همدیگر است (انفال) ۷۲^۱ و هم مشتمل بر امر به معروف و نهی از منکر و اقامه نماز و توصیه به خوبی و تربیت و هدایت نسبت به دیگران (توبه ۷۱).^۲

۸. تبیین حکم تربیت از حیث شبکه‌مندی: بنابر آنچه در صفحات پیشین گفته شد در فقه تربیتی، تربیت جایگاه مهمی در سپهر اجتماع دارد و مکلفان/عوامل تربیتی در روابط طولی و عرضی نسبت به همدیگر مکلف‌اند تا تربیت را محقق نمایند. توضیح آنکه در شریعت اسلامی انسان‌ها دارای حقوق و تکالیف اجتماعی و تربیتی هستند. در منطق فقه تربیتی با شبکه‌ای از حقوق و تکالیف تربیتی و نسبت طولی و عرضی برای عوامل/بازیگران تربیتی مواجه هستیم که به شرح زیر است: الف) تربیت به مثابه تکلیفی شرعی و حقی طبیعی به صورت طولی بر عهده والد، جد پدری، وصی/وکیل/نائب، عدول مومنین و حاکم است؛^۳ ب) و به صورت عرضی، خانواده (پدر یا مادر یا اجداد)، عالمان و عموم مردم و حاکمان، به تربیت کردن مکلف هستند. به تعبیر دیگر، تربیت به مثابه یک حق و تکلیف شرعی مستقل و در عرض، مکلفانی دارد که بصورت همزمان بدان مکلف‌اند و تکلیف در مورد آنان منجز می‌باشد که به قرار زیر است:

الف) تربیت فرزندان بر والدین واجب است (وجوب تربیت خانوادگی)؛

ب. تربیت مردم (کودکان و بزرگسالان جامعه) بر حاکمیت واجب است. (وجوب تربیت حکومتی/دولتی)؛

ج. تربیت مردم (کودکان و بزرگسالان جامعه) در قالب وظایف الزامی و غیرالزامی ای چون هدایت، ارشاد، امر به معروف، دعوت به خیر، نصیحت و مشورت برعهده عموم مکلفان و عالمان است (تربیت مردمی).

از سوی دیگر با ملاحظه سازوکار وکالت، نیابت و وصایت می‌توان تربیت را بصورت طولی و لولایی ترسیم کرد. بدین معنا که تربیت به مثابه یک تکلیف شرعی، بصورت لولایی متوجه مکلفان متعدد می‌شود و با تنجز تکلیف تربیت در شرایط فقدان یا ترک مکلفان دیگر (مثل «وَلِيٍّ مِّنْ لَّا وَلِيَ لَهُ») رابطه طولی در تربیت شکل می‌گیرد.

در تبیین رابطه عرضی ذکر این نکته لازم است که عرضیت در بحث حاضر و الگوی حکمرانی تربیتی و «ولاء عرضی در تربیت»، به معنای عرضیت مکلفان است نه عرضیت مکلف‌به! بنابراین بحث حاضر با بحث ترتب و بحث ضد و نظریه خطابات قانونی در اصول فقه که عرضیت در آن بحث، عرضیت در مکلف‌به است، متفاوت است و به این صورت که طرفداران نظریه ترتب، خطاب را طولی می‌دانند و واجب مهم را در طول واجب اهم می‌شمارند و نظریه خطابات قانونی این رابطه را عرضی می‌خواند.

برای تکمیل بحث شایسته است گزارشی از ولایت بر غیب و قُصَر (ولاء عرضی) در تصرفات ارائه شود. توضیح آنکه مشابه بحث شبکه تکالیف تربیتی را در بحث ولایت بر غیب و قُصَر (غایبان و قاصران) می‌بینیم؛ برای مثال در بحث معاملات و نکاح، ترتیب اولیاء صغیر برای تصرف در امور اینگونه است: مالک (خود شخص)، پدر و جد پدری، وصی و وکیل و سپس امام و حاکم (محقق ثانی، ۱۴۱۴، ص ۱۰۳). همچنین در کتاب دیات از ضمان جریره و تعهد طرفینی بحث می‌شود که در شرایطش از پرداخت دیه (در جنایات خطایی) و ارث بردن، مطرح می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴، ص ۲۵۴) و این نوع ولایت و کفالت بر حاکم شرع نیز مقدم است. مورد دیگر این است که هر

۱. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَهاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَضَرُّوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

۲. وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْتُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُعْمَلُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

۳. «إِنَّ الْأُمُورَ الْمَفْتَقِرَةَ إِلَى الْوَلَايَةِ إِمَّا أَنْ تَكُونَ أَطْفَالًا، أَوْ وَصَايَا وَ حَقُوقًا وَ دِيُونًا. فَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ فَالْوَلَايَةُ فِيهِمْ لِأَبِيهِ، ثُمَّ لِجَدِّهِ لِأَبِيهِ، ثُمَّ لِمَنْ يَلِيهِ مِنَ الْأَجْدَادِ عَلَى تَرْتِيبِ الْوَلَايَةِ، الْأَقْرَبُ مِنْهُمْ إِلَى الْمَيِّتِ فَالْأَقْرَبُ، فَإِنْ عَدِمَ الْجَمِيعَ فَوَصَى الْأَبَ، ثُمَّ وَصَى الْجَدَّ وَ هَكَذَا، فَإِنْ عَدِمَ الْجَمِيعَ فَالْحَاكِمُ، وَ الْوَلَايَةُ فِي الْبَاقِي غَيْرِ الْأَطْفَالِ لِلْوَصِيِّ ثُمَّ الْحَاكِمُ، وَ الْمُرَادُ بِهِ السُّلْطَانُ الْعَادِلُ، أَوْ نَائِبُهُ الْخَاصُّ أَوْ الْعَامُّ مَعَ تَعَدُّرِ الْأَوْلِيَاءِ: وَ هُوَ الْفَقِيهُ الْجَامِعُ لَشَرَايِطِ الْفَتْوَى الْعَدْلِ. وَ إِمَّا كَانَ حَاكِمًا عَامًّا لِأَنَّهُ مَنْصُوبٌ مِنْ قِبَلِ الْإِمَامِ لَا بَخْصُوصِ ذَلِكِ الشَّخْصِ، بَلْ بِعُمُومِ قَوْلِهِمْ □: «انظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا» (شهيد ثاني، ۱۴۱۳، ص ۲۶۴)

مسلمان (حر یا عبد) می‌توانست به شماری از مشرکان در جهاد ابتدایی امان دهد که عقد الامان گفته می‌شده و دارای شرایطی بودن مانند اینکه آنان جاسوس نباشند یا تعداد آنان، بیش از یک قلعه نباشد و مانند آن (کلینی، ۱۴۰۷، ۳۱/۷). این امان (و نوعی ولایت و تصرف اجتماعی) نیازی به اجازه و اذن حاکم شرع نداشت؛ مگر اینکه چنین فرایندی خلاف مصلحت اسلام نتیجه می‌داده که امام/حاکم حق ابطال آن را داشت (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۲۵۷)؛

۹. ساختار هرمی یا شبکه‌ای در الگوی حکمرانی تربیتی: دانستیم که از منظر فقه تربیتی، بازیگران تربیت در رابطه عرضی، رابطه‌ای هرمی و از بالا به پایین در امثال تکالیف تربیتی و تحقق تربیت در جامعه ندارند. البته ممکن است مدیریت تربیتی در وزارتخانه آموزش و پرورش و جریان تربیت رسمی، هرمی باشد؛ اما سخن در حکمرانی است؛ نه مدیریت و حاکمیت؛ باتفاوتهایی که میان این واژگان قائلیم. بنابراین تربیت بصورت واجب یا مستحب عینی متوجه خانواده، عالمان، عموم مکلفان و حاکمان است. همچنانکه سازوکار تسبیب اعم از وکالت، نیابت، وصایت و نیز قرائتی که از «واجب عینی قابل اسقاط با فعل دیگران» ارائه کردیم، امکان ایجاد روابط طولی و ترتبی و لولایی را برای امثال تکالیف تربیتی و نقش‌آفرینی دیگر بازیگران تربیت را فراهم می‌سازد و البته این رابطه، به معنای حکمرانی هرمی نیست! همچنین باید به حکم استحباب عینی تعاون و اعانه بر تربیت اشاره کرده که بر همه مکلفان به تربیت اعم از والد، عالم، حاکم و توده‌های مردم، مستحب و «تربیت مشارکتی» در فقه تربیتی دارای ترجیح است.

همه نکات پیشین نشان از هرمی نبودن الگوی قابل استنتاج حکمرانی تربیتی از مباحث فوق دارد؛ اما باید دانست که شبکه حکمرانی تربیتی برای تدبیر چگونگی «تسهیم اقتدار تربیتی» و نیز ایجاد فضای مشارکت‌جویی و مشارکت‌پذیری در تربیت، نیازمند یک عنصر مبسوط‌الید است. در نظریه ولایت فقیه، حاکمیت اسلامی وظیفه‌ای فوقانی در تربیت دارد و وظیفه تربیتی و استصلاحی حاکمیت هم نسبت به متریان جاری است و هم نسبت به مربیان؛ یعنی اگر حاکمیت در تربیت متریان (کودکان واجب‌التعلیم) هم‌عرض خانواده، عالمان و مردم است؛ (تکلیف عرضی تربیت در سپهر جامعه اسلامی)؛ اما حاکمیت، نسبت به عالمان، مردم و خانواده (از آن نظر که مربی هستند) وظیفه‌مند است؛ چراکه آنان بخشی از مردم هستند. پس حاکمیت، نسبت به آموزش، آگاهی‌بخشی، فرهنگ‌سازی و زمینه‌سازی برای مردم، عالمان و خانواده (از جهت مربی بودنشان) تکلیف و جویی و استجابی دارد (حسب مورد خود).

۴. بحث و نتیجه‌گیری

مسئله نوشتار حاضر عبارت بود از تبیین شبکه حق و تکلیف تربیتی از منظر فقه تربیتی که به چهار پرسش باید پاسخ می‌داد:

۱. تربیت (به مثابه امری اجتماعی) از منظر فقه تربیتی در پهنه اجتماع چه مکلفانی دارد؟

۲. تکالیف تربیتی برای هر یک از عوامل/بازیگران/مکلفان در چه سطحی از الزام و رجحان است؟

۳. تکالیف تربیتی عوامل/بازیگران/نقش‌آفرینان نسبت به همدیگر چیست؟

۴. آیا می‌توان این تکالیف را بصورت شبکه‌ای از حقوق و تکالیف تنظیم کرد؟

برای این منظور در بخش اول تلاش شد احکام تربیتی عموم مکلفان، عالمان، حاکمان و خانواده تعیین گردد و وجوب و استحباب تربیت برای آنان استنباط شد. در ادامه در بخش دوم برای پاسخ به سوال سوم و چهارم، تلاش شد نسبت ادله و اطلاعات تربیتی در مورد مکلفان چهارگانه فوق با یکدیگر تعیین شود و شبکه حق و تکلیف تربیتی که بصورت طولی و عرضی درهم تنیده است، ترسیم شود و این نتیجه حاصل شد که تربیت به مثابه امری مهم که «لایرضی الشارحُ بترکه» می‌باشد و در سپهر جامعه در هر شرایطی، کسی به تربیت تکلیف شده است که تکلیف آن یا به صورت ترتبی و لولایی و یا بصورت عرضی، تنجز می‌یابد.

دلالت این نتیجه در شبکه طولی و عرضی حقوق و تکالیف تربیتی، تمهید شرایط برای نقش‌آفرینی اصالی و بالعرض خانواده، نهادهای مردمی و نخبگان در تربیت (رسمی و غیررسمی) است که این مهم نیز، برعهده حاکمیت است. تجربه حکمرانی تربیتی در جمهوری اسلامی ایران با فراز و فرودهایی مواجه بوده و هست و تربیت در وجه رسمی و مدرسه‌ای آن مطابق دیدگاه فوق، به مشارکت خانواده‌ها، دیگر

عوامل/ذی‌نفعان/بازیگران نیازمند است و الگوی مشارکت و تسهیم اقتدار/نفوذ در تربیت جای تاملات جداگانه‌ای دارد که در این مجال نمی‌گنجد.

لزوم احیای ولایت‌های طولی و عرضی تربیتی مبتنی بر فقه اسلامی را با برخی تجارب در مسائل فتنه و اغتشاشات سال ۱۴۰۱ می‌توان تایید کرد. توضیح آنکه بنابر برخی گزارشات، میانگین سنی بسیاری از دستگیرشدگان، ۱۵ سال بوده است.^۱ این وضعیت در حالی بوده که نقش‌های تربیتی و ولایت‌های طولی و عرضی تربیتی در خانه، محله و جامعه حذف شده و در پایان این فرایند، نوبت اقدام قضایی و پلیسی رسیده است. باید سهم ولایت‌های تربیتی و تعاضد تربیتی را افزایش داد و پیش و بیش از اقدام قضایی و امنیتی به احیای نقش‌های تربیتی حذف‌شده (مانند نقش بزرگان فامیل و عشیره، نقش‌های محله‌محور مسجد و امام جماعت، نقش‌های اصلاحی معلمان و فرهنگیان و اساتید حوزه و دانشگاه) همت گماشت. اساساً در نظم اجتماعی مدرن و از منظر مکتب لیبرالیستی که با ابزار رسانه در جامعه ایرانی در حال نهادینه‌سازی است، چنین نقش‌هایی هیچ جایگاهی ندارند.



منابع

* قرآن کریم

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳). من لایحضره الفقیه. ج ۲، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الإمامیه. ج ۷، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. ج ۲، بیروت: دار صادر.
۴. احمدی میانجی علی، (۱۴۱۹). مکاتیب الرسول. قم: دارالحدیث.
۵. اعرافی، علیرضا و موسوی، سیدنقی (۱۳۹۲ الف). «تربیت اعتقادی فرزندان از منظر فقه». فصلنامه فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی)، شماره ۷۶، ۴۸-۷۰.
۶. اعرافی، علیرضا و موسوی، سیدنقی، (۱۳۹۲ ب). «نمازآموزی به فرزندان در فقه تربیتی». پژوهشی در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، ش ۱۹، ۵۵-۸۱.
۷. آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۴۱۰). غرر الحکم و درر الکلم. قم: دارالکتاب الإسلامی.
۸. سیدرضی، محمد، (۱۴۱۴). نهج البلاغه. تنظیم و تحقیق: صبحی صالح، قم: مؤسسه نهج البلاغه.
۹. شهید ثانی، زین الدین (۱۴۱۳). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. ج ۶، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۱۰. صادقزاده، علیرضا (۱۳۷۹). «جستاری در حدود مسئولیت تربیتی دولت اسلامی در دوران معاصر بر اساس کلام و سیره امام علی (علیه السلام)». پژوهش‌های تربیت اسلامی (۴)، ۲۷-۵۸.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۱۲. مجلسی محمدتقی (۱۴۰۶). روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه. ج ۵، قم: کوشانپور.
۱۳. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحار الانوار. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۴. محقق ثانی، علی بن حسین، (۱۴۱۴). جامع المقاصد فی شرح القواعد. ج ۱۲، قم: مؤسسه آل‌البیت.
۱۵. موسوی، سیدنقی (۱۳۹۹). «تبیین قاعده دعوت به خیر در فقه تربیتی». مطالعات فقه تربیتی، شماره ۱۴، ۱۶۹-۱۹۲.
۱۶. موسوی، سیدنقی (بی‌تا). معلم هادی از منظر فقه تربیتی. (کتاب در فرایند انتشار).
۱۷. موسوی، سیدنقی (۱۴۰۲ الف). «تولی و تبری به مثابه یک قاعده در فقه تربیتی». مطالعات فقه تربیتی، شماره ۱۹، ۷-۲۹.
۱۸. موسوی، سیدنقی (۱۴۰۲ اب). «بررسی همنشینی و جانمایی مردم و حاکمیت در تربیت». مطالعات فقه تربیتی، شماره ۲۰، ۱۰۹-۱۲۹.
۱۹. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. ج ۳۹، بیروت: داراحیاء التراث العربی.